



خوراک روحانی در زمان مناسب

ویلیام ماریون برانهام

جفرسونویل، ایندیانا
۶۵-۰۷۱۸E

خوراک روحانی در زمان مناسب

ویلیام ماریون برانهام

جفرسونویل، ایندیانا

۶۳-۰۸۰۴E

Spiritual Food In Due Season

William Marrion Branham

Jeffersonville, Indiana

63-0804E



www.bargozidegan.net

[جماعت سرود می خوانند.]

ایمان آور، ایمان آور، همه چیز ممکن است برای ایماندار
ایمان آور، ایمان آور، همه چیز ممکن است برای ایماندار

۱- خداوند! عطا کن که این فقط یک سرود نباشد، بلکه اشتیاق واقعی ما، که از اعماق وجودمان جاری می شود. یک روز پس از آنکه عیسی اعمال خارق العاده ای به ظهور رساند، شاگردان گفتند: "هم اکنون ایمان داریم." عیسی در جواب ایشان گفت: "الآن ایمان دارید؟" پس بدین گونه در می یابیم، ای پدر! این تو نیستی که به تعلیم ما احتیاج داری، بلکه این ما هستیم که به تعلیم تو نیازمندیم. پس از تو می خواهیم که دعا کردن، طرز دعا و روش زندگی را به ما بیاموزی. هم چنین به ما یاد بده که چگونه ایمانی باید داشته باشیم. خداوند! اینها را برای جلسه ی شامگاهی به ما عطا فرما. اگر به چیزی احتیاج داریم، به نام خداوند آن را به ما عطا کن. چون به نام عیسی مسیح می طلبیم.
آمین!

۲- می دانیم که امشب عده ی زیادی از شما مجبورید که سر پا بایستید، و حتی عده ای نیز باید بیرون باشند. با دسته های مختلفی از افراد برخورد کرده ام، که چون نمی توانستند داخل کلیسا بیایند، لذا جلسه را توی ماشین خود از طریق رادیو دنبال می کردند.

۳- جلسه‌ی امشب به دعا برای بیماران اختصاص خواهد داشت، و اشتیاق من این است که اکنون گفته‌های مقدّس خداوند، شما را در ایمان، ایمان این زمان بنا نماید. چرا که در این عصر بیشتر از هر دوره‌ی دیگری به ایمان نیازمندیم. ایمانی که در زمان ربوده شدن، ما را فرو گرفته و بلند نماید. لذا اشتیاق ما این است که به آن چیزی که دیده، سخنانی که شنیده و به آیات و معجزاتی که در برابر شما به ظهور رسیده‌اند، ایمان بیاورید. ای کاش که ایمان را به دل سپرده، تا تعمق کنید و دریابید که آیا از خداست یا نه. حتی در عهد قدیم ایلیا گفت: "اگر یهوه خداست، از او پیروی کنید." ^۱ اگر عیسی برای فرد مسیحی همه چیز است، باید همه چیز را رها کرده، به او متمسک شود. به خاطر داشته باشید که وی مرکز، مقصد عالی، مطلق و ستاره‌ی قطبی است. اگر عیسی ستاره‌ی قطبی باشد، چیزی به سوی وی کشیده می‌شود و این چیز قطب‌نماست که وسیله‌ی جهت‌یابی شماست. قطب‌نما همیشه به ستاره‌ی قطبی اشاره می‌کند و این قطب‌نما کلام خداست. کلام خدا ما را به سوی مسیح هدایت می‌کند.

۴- زمانی که فرا روی ماست، زمانی است پر از یأس، فشار، امتحان و راه‌های دروغین در میان ملل و قوم‌ها. اتفاقات زیادی در حال وقوع است. گاه پیش می‌آید که خویشتن را کاملاً در محاصره حس می‌کنم. به هر طرف نگاه می‌کنم امیدی نیست. گویی سوار یک کشتی در وسط دریا هستم، که مسؤولیت آن را به این حقیر محول کرده‌اند. از خود سؤال می‌کنم، چطور از گرفتاری خواهم رهید؟ چرا که موج‌هایی صد برابر بلندتر از کشتی به ما هجوم می‌آورند. ولی ما برفراز این موج‌ها راه خواهیم رفت، با قوّت او، بزرگ‌ترین پیروزی از آن ماست. او کشتیان است. اوست آن سرداری که با اقتدار طناب وصل شده به انتهای کشتی را نگه می‌دارد. خداوند، ما را از میان این جریان‌ها عبور خواهد داد.

۵- فاصله‌های طولانی‌ای را که برای شرکت در این جلسه طی کرده و سختی‌هایی را که بر خود هموار ساخته‌اید و همین طور قربانی‌هایی (دعاهایی) را که گذرانده‌اید در نظر داریم. این تصور مرا متأثر می‌کند. به همین دلیل ایستاده، سعی دارم بی‌وقفه موعظه کنم و در لحظاتی که با هم به سر می‌بریم، در خدمت شما باشم. البته اگر حجم زیادی از موارد عنوان شود، مردم نمی‌توانند همه را به خاطر بسپارند. لذا بهترین شیوه آن است که مطالبی را در نظر گرفته با صبر و حوصله بشکافیم تا زمانی که مردم درک کنند. و وقتی که تعلیم در قلب آنها حکک شد، می‌توان تعلیم دیگری را اختیار نمود و حقیقت را در این مورد برای مردم بازگو کرد. بدین شکل است که مردم قدم به قدم و به صورت پیوسته و مستمر پیشرفت می‌کنند.

۶- حال یأس و ناامیدی را از خود دور کرده، شجاع باشید و دعا کنید. ایمان داشته باشید که امشب شفا پیدا می‌کنید. فکر نمی‌کنم درباره‌ی عصری که در آن به سر می‌بریم، کوچک‌ترین تردیدی در شما وجود داشته باشد. فکر نمی‌کنم با این تفکر منفی آمده باشید که حضور خدا را در میان قومش امتحان کنید، که هست یا نه. مطمئنم همگی شما ایمان دارید که خدا در اینجا، یعنی در میان ما حضور دارد. در این مورد کوچک‌ترین شکی ندارم؛ چرا که اعضای کلیسای خود را می‌شناسم، همین طور دوستان من و دوستان مسیح را. فرزندان خدا به این مسئله ایمان دارند.

۷- وقتی می‌دانید پیغام خدا را باید به جماعتی برسانید، که فوراً به آن جواب مثبت می‌دهند، این کار برای شما واقعاً لذت بخش می‌شود و می‌توانید در روح، متوجه خداوند شده و بگویید: "شکر، ای پدر!" آه! چقدر لذت آور است، وقتی ملاحظه می‌شود که فرزندان خدا همان نانی را می‌خورند که خدا برای آنها مهیا کرده است.

۸- به یاد دارید آن رویایی را که خدا سال‌ها پیش در این خیمه درباره‌ی «نان حیات» نشان داده بود؟ درسته برادر نویل، به خاطر دارید، نه؟ چه زمان پرجلالی بود.

۹- فکر نمی‌کنم تشکیل جلسات بدون مطالعه‌ی جمیع کلام خدا یا شرح آن کار درستی باشد؛ حتی اگر هدف جلسه شفای افراد یا چیز دیگری باشد. تصور نمی‌کنم غریبه‌ای در این جمع باشد، لذا همه منظور ما را از «شفا» می‌فهمند. این کار، کاری انسانی نیست؛ بلکه کاری است که خداوند برای شما انجام داده است.

۱۰- نجات بر همین پایه و اصول استوار است. آنچه که حائز اهمیت است ارتقاء دادن مردم به یقین است، به ایمان آوردن به آن بعنوان حقیقت. خدا این حقیقت را در کلام خود تعلیم داده و سپس به کسانی که برای ایمان اشتیاق دارند ثابت می‌کند. خداوند می‌گوید: "برای کسی که ایمان دارد همه چیز ممکن است."^۲

۱۱- اینک می‌خواهم هفت آیه‌ی نخست از باب ۱۷ اوّل پادشاهان را قرائت کنم: "۱ و ایلیای تِشَبی که از ساکنان جِلْعاد بود، به اَحاب گفت: به حیات یَهُوه، خدای اسرائیل که به حضور وی ایستاده‌ام قَسَم که در این سال‌ها شب‌نم و باران جز به کلام من نخواهد بود. ۲ و کلام خداوند بر وی نازل شده، گفت: ۳ از اینجا برو و به طرف مشرق توجه نما و خویشتن را نزد نهر کَرِیت که در مقابل اُرْدُن است، پنهان کن. ۴ و از نهر خواهی نوشید و غراب‌ها را امر فرموده‌ام که تو را در آنجا پیورند. ۵ پس روانه شده، موافق کلام خداوند عمل نموده، و رفته نزد نهر کَرِیت که در مقابل اُرْدُن است، ساکن شد. ۶ و غراب‌ها در صبح، نان و گوشت برای وی و در شام، نان و گوشت می‌آوردند و از نهر می‌نوشید. ۷ و بعد از انقضای روزهای چند، واقع شد که نهر خشکید زیرا که باران در زمین نبود."

۱۲- خداوند برکات خود را بر قرائت کلامش بیفزاید. از آیاتی که هم اکنون خواندیم، می‌خواهم بخشی را برای عنوان موعظه‌ی امشب یعنی «خوراک روحانی در زمان مناسب» استخراج کنم. امروز صبح درسی با عنوان «انجام دادن خدمتی برای خدا»

داشتیم. در حالی که برای زمان، موقعیت و کسی که باید این خدمت را انجام دهد، هیچ تدارکی دیده نشده بود. ما اطلاعات زیادی درباره‌ی ایلیای نبی نداریم. فقط می‌دانیم که وی خادم خداوند برای همان عصر و ساعت بود. خدا سه بار از طریق روح ایلیا عمل کرد و هم اکنون وعده داده است که دو بار دیگر نیز از آن استفاده کند. و بدین ترتیب روح ایلیا در طول تاریخ پنج بار به کار می‌رود. پنج، عدد فیض است. این روح اول، بر ایلیا قرار گرفت.

"و ایلیای تَشْبِی که از ساکنان جَلْعاد بود، به آخاب گفت: به حیات یَهُوه، خدای اسرائیل که به حضور وی ایستاده‌ام قَسَم که در این سال‌ها شبنم و باران جز به کلام من نخواهد بود."

سپس به صورت دو چندان بر الیشع نزول کرد. "و بعد از گذشتن ایشان، ایلیا به الیشع گفت: آن چه را که می‌خواهی برای تو بکنم، پیش از آن که از نزد تو برداشته شوم، بخواه. الیشع گفت: نصیب مضاعف روح تو بر من بشود."^۳

و در آخر یحیی تعمید دهنده را در بر گرفت. "اینک من رسول خود را خواهم فرستاد و او طریق را پیش روی من مهیا خواهد ساخت؛ و خداوندی که شما طالب او می‌باشید، ناگهان به هیکل خود خواهد آمد، یعنی آن رسول عهدی که شما از او مسرور می‌باشید. هان او می‌آید! قول یهوه صباوت این است." و "زیرا همین است آن که اشعیای نبی از او خبر داده، می‌گوید: صدای ندا کننده‌ای در بیابان که راه خداوند را مهیا سازید و طُرُق او را راست نمایید."^۴

گفته شده است که باید برگردد تا عروس را جمع کند. "اینک من ایلیای نبی را قبل از رسیدن روز عظیم و مهیب خداوند نزد شما خواهم فرستاد."^۵ و او دل پدران را به سوی

^۳ دوم پادشاهان ۲ : ۹
^۴ ملاکی ۲ : ۱ و متی ۲ : ۲

پسران و دل پسران را به سوی پدران خواهد برگردانید، مبدا بیایم و زمین را به لعنت بزنم.^۵ (قبل از ربوده شدن عروس)

سپس باید با موسی بیاید و یهودیان را به طرف خدا جذب کند. "و به دو شاهد خود خواهم داد که پلاس در بر کرده مدّت هزار و دویست و شصت روز نبوت نمایند."^۶

در واقع حتّی نمی‌دانیم که این پیغمبر بزرگ، یعنی ایلیا از کجا آمده بود و به چه شکلی آمد. ولی می‌دانیم که تشبی بود.

۱۳- تا جایی که من می‌دانم تا کنون حتّی یک نبی هم نبوده است که از آغوش یک فرقه‌ی کلیسایی بیرون آمده باشد. همه‌ی آنها افرادی معمولی و خدا ترس بودند. اغلب آنها از سواد بالایی برخوردار نبودند. به جز چند نفر از آنها مثل ارمیا و اشعیا، اغلب آنها سواد هم نداشتند. ایلیا این مرد فوق‌العاده، هرگز نوشت. خیلی از انبیا چیزی نوشتند. شاید علّتش آن است که نوشتن بلد نبودند. آنها مردانی با تجربیات روحانی بودند.

۱۴- در میان افرادی که در کلام ذکر شده‌اند، برجسته‌ترین آنها انبیای عهد عتیق بودند که ممالک، پادشاهان، مردمان و جماعت را به مبارزه می‌طلبیدند و محکم روی کلام ایستاده و فقط رضایت خدا را مدّ نظر داشتند. آنها مردانی خشن و تنها بودند، که بارزترین این افراد ایلیا بود. کتاب مقدّس درباره‌ی این مرد بیابان می‌گوید: "مردی موی دار بود و کمربند چرمی به کمرش بسته بود."^۷ ریش کاملاً صورت وی را پوشانده بود و تصور می‌کنم که ظاهرش نیز تا حدی بی‌تمدن می‌نمود. این کسوت، این ظاهر، هنوز از بین نرفته است، همگی آنها نمرده‌اند. اگر شما اطلاعات خوبی درباره‌ی شورای نیقیّه دارید، باید بدانید که به دنبال آن، کلیسایی سازمان یافت که بقیه‌ی کلیساها را از

^۵ ملاکی ۴ : ۵ و ۶

^۶ مکاشفه ۱۱ : ۲

^۷ دوم پادشاهان ۱ : ۸

بین برد؛ تا همه زیر یک پرچم و یک کلیسا متحد شوند. در همین دوره مردانی با ظاهر خشن، چون ایلیا ظاهر شدند که مثل او از بیابان آمده بودند و به غذای ساده بسنده می‌کردند. ولی در زمان کنستانتین رهبران بلند پایه و پیروانشان صدای این مردان را خفه کردند. این انبیا می‌دانستند که لازم است که کلیسای عروس، مانند آن دانه بر زمین بیفتد، درست همان طوری که داماد به عنوان اولین دانه بر زمین افتاد. آنها به خوبی می‌دانستند که چنین مقدر شده است که دانه بیش از هزار سال در زمین مدفون باشد. به همین دلیل در بعضی از کتاب‌های بی‌ایمانان عباراتی این چنین دیده می‌شود: "کجاست آن خدای لال که می‌توانست شاهد کشته شدن بچه‌ها و تگه تگه شدن زن‌ها به دست شیرها باشد و ساکت در آسمان جلوس کند؟" آنها چیزی از کلام نمی‌دانند. لازم بود که دانه بر زمین بیافتد. چطور ممکن است که خدای عادل شاهد آن بوده باشد که به پسرش تف بیندازند و سرانجام کشته شود؟ این مسئله طبق کلام انجام شد. باید این طور می‌شد. و به همین صورت همه‌ی چیزهایی که در کلام آمده است، می‌بایست دقیق و مو به مو تا آخرین ساعت انجام شوند.

۱۵- ایلیا مرد بزرگی بود. او باید با نسلی که بسیار به گناه آلوده شده بود مقابله می‌کرد. آن موقع اخاب پادشاه بود و قبل از وی، پدرش پادشاه بدی بود. از این گذشته، از ایام سلیمان به بعد هر پادشاهی که بر سر کار می‌آمد به اندازه دیگری شریر بود. ولی اخاب که به مدت ۲۲ سال در سامره حکومت کرد، از همه بدتر بود. او نیز در زمان خود باید شخصی مدرن به حساب می‌آمد. اخاب حتماً یک شخص مذهبی بود. ولی سعی می‌کرد خود را با زمان خود وقف بدهد. وی چهارصد نبی عبرانی داشت. هر کدامشان در مدرسه‌ای درس خوانده و اطلاعات خوبی به دست آورده بودند. ولی خدا کسی را فرستاد که اخاب به وی ایمان نداشت. این شخص ایلیای تشبی بود، مردی از بیابان.

۱۶- اخاب به قدری گناه کرده بود که صبر خدا به پایان رسیده بود. پس یک روز در

بیابان ایلیا را مخاطب ساخت و او راه سامره را در پیش گرفت. همیشه دوست دارم که ایلیا را با ریشی بلند و سفید که تمام صورتش را پوشانده است و سری طاس و آفتاب خورده، با چشمانی تیز و نافذ، تبسم بر لب و چوب در دست تصور کنم که به پادشاه اسرائیل رو کرد و گفت: "... شبنم و باران جز به کلام من نخواهد آمد." ای کاش خداوند چنین افرادی را که می‌دانند به «قول خداوند» مجهز هستند، به ما عطا کند.

۱۷- نکته‌ی جالب این است که قبل از آن که ایلیا عمل کند، خدا وی را مخاطب ساخته و به کار دعوت کرده بود. به همین دلیل برای او جای ترسی باقی نمانده بود. او از این وحشت نداشت که نبوتی که می‌داد به تحقق نپیوندد؛ چون باید به تحقق می‌پیوست. چون می‌دانست که با کلام خداوند هماهنگ است و خود ایلیا پیام‌آور خدا برای آن عصر بود. برایش فرقی نمی‌کرد که پادشاه سر او را از تن جدا کند، او را به زندان بیندازد یا بلای دیگری بر سرش بیاورد. او مأموریت داشت که حکم، یعنی «قول خداوند» را ابلاغ کند.

۱۸- این مرد بیابان وقوع یک قحطی بزرگ را نبوت کرد. چون ممکن نیست خدا گناه را بی‌سزا بگذارد و مجازاتی لازم بود. قانونی که ضمانت اجرایی نداشته باشد، بدون اثر می‌ماند. گفتن این که عبور از چراغ قرمز ممنوع است، چه ارزشی دارد؛ وقتی که تهدیدها، جریمه‌ها و یا مجازات دیگری در پی نباشد تا به قانون قدرت بدهد؟ در این صورت چنین قانونی بی‌اثر خواهد بود. گناه باید مجازات شود. وقتی که خدا قانونی می‌دهد و از این قانون تخطی می‌شود، لازم است که به دنبال تخطی مجازاتی به میان بیاید. و همان طوری که می‌دانید این امت کل شریعت خدا را زیر پا گذاشته بود.

۱۹- در زمان ایلیا جماعت بزرگی وجود داشت. مردم در آن زمان معبدی داشتند و افراد فرهیخته و انبیای زیادی در سرتا سر کشور بودند. آنها در مدارس ویژه‌ای تحصیل می‌کردند و وقتی که از مدارس بیرون می‌آمدند، فضل و دانش از آنها فرو می‌بارید. آنها

کاهنان و کاتبان زیادی داشتند که خیلی هم مذهبی بودند، ولی در عین حال این مردان از کلام بهره‌ای نبرده بودند. بدین خاطر، خدا مردی را خارج از تشکیلاتشان فرا خواند و با «قول خداوند» فرستاد.

۲۰- ملاحظه کنید که خدا چگونه به خاصان خود می‌رسد. خدا گفت: "ایلیا همه این مطالب را به گوش اخاب پادشاه برسان. و پس فوراً از او دور شو چون مکانی برای تو آماده کرده‌ام. در زمان قحطی آنجا باش. من به تو خواهم رسید. ولی تو ای ایلیا! فقط به کلام من موعظه کن و فقط آن کاری را بکن که به تو امر کرده‌ام."

۲۱- می‌خواهم خدمت بزرگ ایلیا و دوره‌ی او را با ساعاتی که در آن به سر می‌بریم مقایسه کنم. فکر می‌کنم که آن دوره نمونه‌ی دقیقی از دوره‌ی ما است.

۲۲- اوّل به شباهت‌های موجود بین دو امت می‌پردازیم. با اندکی تأمل در تاریخ در می‌یابیم که اسرائیل درست مانند ما سرزمین خود را فتح کرده‌اند. ما به این کشور^۸ آمده، ساکنان این سرزمین را که سرخ پوستان بوده‌اند، اخراج کرده‌ایم و آن را از آن خود ساخته‌ایم. به همین صورت اسرائیل به رهبری یوشع، که مطیع خداوند بود به فلسطین آمده آن را از آن خود کردند. بنی اسرائیل ساکنان این سرزمین را رانده، آن را از آن خود ساختند. نخستین پادشاهان آنها مثل داوود و سلیمان، افرادی بزرگ و توانا بودند. اوّلین رؤسای جمهور ما، واشنگتن و لینکلن مردان بزرگی بودند. ولی افرادی که بعد از آنها روی کار آمدند، هر کدام از دیگری فاسدتر بودند، تا نوبت اخاب شد. درست مانند عصر کنونی ما. مردم به قدری مدرن‌اند که دیگر نمی‌خواهند به کلام واقعی خداوند گوش کنند.

۲۳- می‌توانید تأثیر پیغام یک خادم خداوند را روی مردمی این چنین مدرن حدس

^۸ ایالات متّحده آمریکا

بزیند؟ چرا این طور شد؟ چون مردم فکر می کردند که ایلیا دیوانه شده و عقل خود را از دست داده است. آنچه که می گفت برای آنها قابل درک نبود، چون مردم آن زمان بسیار مذهبی بودند. آنها رهبران صادقی داشتند و خودشان نیز مردم صادقی بودند. ایلیا می دانست که به چیزی بیش از یک دوره‌ی الهیاتی، یا یک پیغام معمولی احتیاج دارد. او می دانست که برای شکستن قلب‌های سنگی تنها موعظه‌ی کلام کافی نبود. او می دانست که «قول خداوند» لازم است تا مجازات الهی را بر این قوم جاری سازد. ایلیا به خوبی به این مسئله واقف بود که هر چند او با «قول خداوند» می آید، اما پیغامی را که می خواست بیاورد با تحقیر توسط مردم رد می شود، و داوری خدا خواهد رسید. امروزه نیز همان طور که شاهد هستیم، همین اتفاق دارد می افتد. شما در هر زمان می توانید این را مشاهده کنید، زیرا که بعد از رد شدن از مرزهای فیض، فقط و فقط، داوری قرار دارد. با اجازه شما می خواهم ایلیا را با کلیسای امروز مقایسه کنم. کمی بعد از پیغام خدا توسط ایلیا، داوری نازل شد. در این پیغام خدا به ایلیا اطمینان داد که تمام نیازهایش حتی نیازهای مادی را برآورده می کند. حتی اطمینان داد در این سه سال و شش ماه که نباید باران می آمد تا زمانی که خود ایلیا درخواست کند و این طبق کلام خداوند بود، غذای زمینی او تأمین می شود. خدا به وی گفته بود: "هر زمانی که تو درخواست کنی، آن موقع مناسب خواهد بود." لذا ایلیا رو به پادشاه کرده و گفت: "... شبنم و باران جز به کلام من نخواهد بود." رسانیدن چنین پیغامی بار بسیار سنگینی بود. آن را با قحطی روحانی‌ای که در حال حاضر حکم فرماست، مقایسه کنیم.

۲۴- ما همگی این خشکسالی روحانی را که بر سر تا سرکشور سایه افکنده حس می کنیم. هیچ می دانید که انبیا، وقوع این وضعیّت را قبل از بازگشت مسیح، نبوت کرده بودند؟ آنها وقوع یک قحطی در کشور را پیشگویی کرده بودند، نه فقط قحطی نان، بلکه نیازمندی به شنیدن کلام خدا. هم اکنون این روز فرا رسیده است. تشنگی و گرسنگی برای شنیدن پیغام واقعی خداوند حس می شود. "اینک خداوند یهوه می گوید:

ایامی می‌آید که گرسنگی بر زمین خواهیم فرستاد نه گرسنگی از نان و نه تشنگی از آب بلکه از شنیدن کلام خداوند.^۹ " بدین ترتیب موضوع قحطی و تشنگی روحانی را به موازات هم می‌گذارد. گناه و بی‌ایمانی معلّمان کاذب و نوآوران کلیسا باعث شد که کلیسا به وضعیتی دچار شود که وقوع نزدیک داوری را طلب می‌کند. آنها از کلام خدا و از انبیا رو برگردانیده‌اند تا به الهیات مدرن که برای تفسیر کلام به کار می‌رود گوش کنند. خدا در چنین زمان‌هایی وارد میدان می‌شود. ولی کاری نمی‌کند، مگر آن که از قبل آن را به واسطه‌ی خادمش به قوم خود اطلاع دهد. چشمان او بر روی کلام خدا و وعده باز بود، و همان چیزی که مظهري از جهل می‌پنداشتند، همان وسیله‌ی نجات خانواده‌ی او شد. چیزهایی را که مردم جهالت می‌نامند، در نزد خدا بسیار بزرگ است. و آن چه را که جهل می‌نامند، ما آنها را بزرگ می‌دانیم. آن چه که دنیا عظمت می‌نامد، خدا آن را احمقانه می‌داند و بر عکس. این تفاوت بین راستی و دروغ است. «عیسی مسیح دیروز، امروز و تا ابدالآباد همان است».

۲۵- در تمام آن مدّت ایلیا یک جای مخفی داشت که خدا برای او مقرر کرده بود. قبل از دعا برای بیمارانش. ایلیا یک جای مخفی داشت که خود خدا مهیّا کرده بود. این کار را یک جماعت مذهبی، پادشاه یا خود او انجام نداده بود، بلکه کار خود خدا بود. خدا در این مکان مخفی، در تمام مدّت خشکسالی، غذای ایلیا را تأمین می‌کرد. این غذا هر روز تأمین می‌شد. لازم نبود ایلیا از خود پرسد: "فردا چه اتفاقی می‌افتد؟" و یا "نکند غذا دیگر تأمین نشود؟! خود خدا گفته بود: "که به کلاغ‌ها دستور داده‌ام که به تو غذا بدهند." چه چیز پر جلالی بود.

۲۶- این تصویر نمونه‌ای از محل پنهانی است که در مسیح داریم و این در زمانی است که شورای کلیساها اعلام می‌کند: "زمان معجزات گذشت." ما خود شاهد آن هستیم که

قدرت بزرگ خدا از کلیساها گرفته شده است، طوری که به نحاس صدا دهنده و سنج فغان کننده تبدیل شده‌اند. می‌دانیم که این مطلب حقیقت محض است. آنها صورتی از دینداری دارند، ولی قوت آن را انکار می‌کنند. آنها همان کاری را می‌کنند که داوود با آن گاری‌ای که به گاو بسته بود، انجام می‌داد. آن موقع داوود داشت از کلام دور می‌شد. وقتی که کلام جلوی آنها مطرح شد، آن را رد کردند. چون از آن فاصله گرفته بودند.

۲۷- قوم در زمان ایلیا نیز همین کار را کرده بود. آنها از کلام منحرف شده بودند. به خیال خودشان کلام را در اختیار داشتند، ولی در حقیقت آن را نداشتند. خدا در آن موقع خود را آماده کرده بود تا بی‌ایمانان را مجازات کند، ولی در عین حال راه فراری را برای ایمانداران گذاشته بود. این روش همیشگی خداست. وقتی که خدا در زمان نوح تصمیم گرفت زمین را از بین ببرد، در نجاتی را برای نوح مهیا کرد. وقتی که مصر را تهدید کرد و آن را مجازات نمود، راه نجات را نیز از طریق دریا برای قوم خود گشود. چطور ممکن است خدا در جایی که راه نیست راهی را به وجود آورد؟ خدا قادر است این کار را انجام دهد، چون خود او، آن راه است.

۲۸- لازم است به این واقعیت پی ببریم که ما هم اکنون در حساس‌ترین و مهم‌ترین برهه از تاریخ بشریت به سر می‌بریم. ما نباید از موشک‌هایی که کلاهک جستجوگر دارند بترسیم. بلکه این کلیساها هستند که ما را به وحشت می‌اندازند. در این زمان حساس باید به طور خاصی هوشیار باشیم. خدا راه فراری برای ایلیا آماده کرده بود و همین خدا راهی مهیا ساخت تا فرزندان وفادارش از آن فرار کنند. خدا بخاطر عدالت خود، مردم سدوم و عموره و کفرناحوم را مجازات کرد. این شهرهای شریر را در آتش و دریا فرو برد و بدین ترتیب این نسل‌ها را محکوم ساخت. لذا ممکن نیست بعد از انجام همه‌ی این کارها به ما اجازه دهد که از عدالت وی فرار کنیم. ما برای فرار از داوری فرصتی بیشتر از آنها نداریم.

۲۹- خدا برای مقابله با گرایشات مهلک دوره‌شان، مردی را برانگیخت که با این نیروها مقابله کند. ولی آنها به حرف‌های وی گوش ندادند. ایلیا به نظر مردم آن زمان پیری متعصب بیش نبود. به نظر آنها وی مردی وحشی بود که از بیابان فرار کرده بود. ولی در عین حال، او بود که کلام خداوند را داشت.

۳۰- امروزه معلّمان می‌گویند: "نباید کتاب مقدّس را لفظ به لفظ تفسیر کرد. کتاب مقدّس یک کتاب تاریخ است." فکر می‌کنم شنیده‌اید که چه می‌گویند. حوا یک سیب نخورد بلکه یک زردآلو! آنها مدّعی هستند که موسی قوم را از میان دریای سرخ هدایت نکرده است، بلکه از میان یک نیزار عظیم که در کنار دریا رشد می‌کرد، لذا از دریای نیزار عبور کرده‌اند. اگر این طور است پس عبارت کتاب مقدّس را که می‌گوید: "و بنی اسرائیل در میان دریا بر خشکی می‌رفتند و آب‌ها برای ایشان بر راست و چپ دیوار بود." ^{۱۰} چگونه می‌توان توجیه و تفسیر کرد؟ واقعاً این تفاسیر، ناشی از بی‌عقلی است. لازم بود چنین روزی فرا برسد تا خداوند داوری خود را بر بشریت نازل کند. حتی افرادی از کلیسا به معجزات ایمان ندارند و می‌گویند: "حاضرم هزار دلار به شما بدهم که یک معجزه به من نشان بدهید. یک معجزه به من نشان بدهید." آنها ممکن نیست حتی یک معجزه هم ببینند. اگر چه هزار معجزه جلوی آنها اتفاق بیفتد.

۳۱- می‌گویید: "این غیر ممکن است. اصلاً این طور نیست." روزی که الیشع به شهر دوتان رفت، ارتش سوریه شهر را محاصره کرد، تا او را اسیر کند؛ چرا که اهالی سوریه به این نتیجه رسیده بودند که قدرت اسرائیل یک رایبی است. یک مرد به پادشاه سوریه گفته بود: "مگر نمی‌دانید که الیشع نبی، آن چه را که در خلوت‌نگاهت می‌گویی، به اطلاع پادشاه اسرائیل می‌رساند؟ و پادشاه اسرائیل به وی جواب داد: او را دستگیر کنید چون این همان مردی است که همیشه با ما مخالفت می‌کند. بدین ترتیب ارتش سوریه دوتان

را محاصره کرد. وقتی که جیحزی خادم الیشع بیدار شد، آن را دیده و فریاد کرد: ای مولا، دشمنان ما را احاطه کرده‌اند. ما در محاصره هستیم. اما مرد خدا جواب داد: مترس زیرا آنانی که با مایند از آنانی که با ایشانند، بیشترند. الیشع دعا کرده گفت: ای خداوند! چشمان او را بگشا تا ببیند. پس خداوند چشمان خادم را گشود و او دید که اینک کوه‌های اطراف الیشع از سواران و ارابه‌های آتشین پر است. چون ایشان (آرامی‌ها) نزد الیشع فرود شدند، الیشع نزد خداوند دعا کرده گفت: تمنا این که این گروه را به کوری مبتلا سازی پس (خداوند) ایشان را به موجب کلام وی به کوری مبتلا ساخت؛ الیشع ایشان را گفت: راه این نیست و شهر این نیست. از عقب من بیاید و شما را به کسی که می‌طلبید، خواهم رسانید.^{۱۱}

سپس آنها را تا وسط شهر هدایت کرد و در آنجا سپاه اسرائیل انتظار آنها را می‌کشید.

۳۲- در کلام آمده است که خداوند بلافاصله آنها را به کوری مبتلا ساخت. امروزه مردم به قدری از نظر روحانی کور شده‌اند که قادر نیستند نقشه‌ی روحانی خدا را که در میان قوم انجام می‌دهد و تحقق وعده‌های او را ببینند. امروزه مردم این طور رفتار می‌کنند. خدا آنها را به کوری مبتلا ساخت، چرا که هم اکنون می‌گویند: "معجزه دیگر وجود ندارد." اینها احساسات مذهبی هستند. آنها همین حرف‌ها را در مورد ایلیا نیز زده بودند. وقتی که ایلیا ربوده شد، الیشع جای وی را گرفت و با وجود این که جوان بود، زود کم مو شد. بچه‌ها پشت سر وی حرکت می‌کردند و فریاد می‌زدند: "پیر کچل چرا با ایلیا به آسمان نرفته‌ای؟" از این حکایت معلوم می‌شود که از اوّل هم به این واقعه ایمان نیورده بودند. این افراد با وجود این که در زمان ربوده شدن ایلیا در ارابه آتش، شاهد کارهای عجیبی در خدمت این مرد بزرگ خدا بودند، در ناباوری و بی‌ایمانی خود ماندند. و اینک بچه‌های کوچک آنها پشت سر این مرد می‌دویدند و مسخره‌کنان

به او می‌گفتند: "پیر کچل چرا به آسمان نرفته‌ای؟" و مرد خدا بچه‌ها را لعنت کرد و دو خرس ۴۲ نفر از آنها را کشتند.

۳۳- امروزه نیز آنها مثل گذشته کلام را به روش خود تفسیر می‌کنند. آنها به این بسنده نمی‌کنند. بلکه سعی دارند ما را متقاعد سازند که روش آنها را تقلید کنیم. ولی کتاب مقدس به ما می‌گوید که کلام خدا را نمی‌توان به دلخواه تفسیر کرد. "و این را نخست بدانید که هیچ نبوت کتاب از تفسیر خود نبی نیست. زیرا که ثبوت به اراده‌ی انسان هرگز آورده نشد، بلکه مردمان به روح القدس مجذوب شده، از جانب خدا سخن گفتند." ^{۱۲} زیرا که خود خدا مفسر خود است. خدا، کلام خود را تأیید می‌کند. این روش تفسیر خداست.

۳۴- همان طوری که بارها این موضوع را تکرار کرده‌ام، در ابتدا خدا گفت: "روشنایی بشود." و روشنایی شد. هیچ‌گونه تفسیری لازم نبود. چون که کلام به تحقق پیوست. باز خداوند گفت: "باکره آباستن خواهد شد." و این طور شد. سپس فرمود: "روح خود را خواهم ریخت." و این کار را کرد. او درباره‌ی کارهایی که قرار بود در زمان‌های آخر انجام دهد، صحبت کرد و هم اکنون همین کارها را دارد انجام می‌دهد. لذا چه نیازی به مفسر وجود دارد؟ خدا مفسر خویش است. انسان‌ها می‌توانند بزرگ‌ترین چرندیات را بگویند، این گفته‌ها خدا را از کار باز نخواهد داشت. زمانی که عیسی روی زمین بود، به اندازه‌ی ایام ما با بی‌ایمانی مواجه شد، شاید آن زمان بدتر هم بود، ولی هیچ چیز نتوانست سد راه او شود. او استقامت کرده و کار خود را به انجام رسانید. خدا هم عمل وی را تأیید کرد.

۳۵- عیسی گفت: "تنها نیستم، بلکه من و پدر... او در من ساکن است. این من نیستم که این کارها را انجام می‌دهم، بلکه پدری که در من است. اگر کارهای او را انجام ندهم،

پس به من ایمان نیاورید. ولی اگر کارهای وی را انجام دهم، و شما به من ایمان نیاورید، لااقل به کارهایی که انجام می‌دهم، ایمان بیاورید." در جای دیگر گفته: "کتب را تفتیش کنید زیرا شما گمان می‌برید که در آنها حیات جاودانی دارید و آنهاست که به من شهادت می‌دهد."^{۱۳} چه سخنی! عیسی می‌فرماید این کتب هستند که می‌گویند من، «عیسی»، چه کسی هستم. این کتب هستند که مشخص می‌کنند در چه ساعتی به سر می‌بریم و چیزهایی که جلو چشمان ما انجام می‌شوند، چه معنی دارند. خدا خود در میان قوم خویش است. هیچ کس جز خدا نمی‌تواند مردگان را زنده کند. هیچ کس جز خداوند قادر نیست این کارهایی را که اکنون انجام می‌شود، بکند. در تأیید این حرف کتاب مقدس می‌فرماید: "عیسی مسیح دیروز، امروز و تا ابد الابد همان است."^{۱۴}

۳۶- ما به خوبی می‌توانیم گرایش‌های مدرن مردم را ملاحظه کنیم که می‌گویند: "معجزات مربوط به زمان گذشته هستند. مردم فقط تحریک شده‌اند و تحت تأثیر احساسات خود هستند." ولی ایلیا با خشونت آنها را مخاطب ساخته و الهیات آنها را می‌گوید. ملاحظه کنید. طوری صحبت می‌کند که گویی خودش خداست: "حتی شبنم و باران نزول نخواهد کرد، جز به سخن من." بله، نبی آن قدر در حضور خدا مانده بود که... پیغمبران عهد عتیق و هر دوره‌ی دیگر تا زمانی که خود به کلمه تبدیل شوند در حضور خدا می‌مانند. پیغام آنها خود کلام بود. به یاد آورید که می‌گویند: "خداوند چنین می‌گوید."

۳۷- این مردان پیغام خود را از خدا دریافت کرده بودند. ممکن بود حرف‌هایی که می‌زدند، کاملاً خلاف جهت افکار آنها بوده باشد و یا شاید به زحمت آن را درک می‌کردند، ولی با این وجود دقیقاً کلام خدا را از زبان خود جاری می‌کردند. خداوند چنین می‌گوید: "نه باران و نه شبنم خواهد آمد، مگر به کلام من." "آه! چه ادعایی! از آنجایی که ایلیا در حضور خدا مانده بود، کلامش کاملاً تأیید شد. در کتاب عاموس نبی

^{۱۳} یوحنا ۵ : ۳۹^{۱۴} عبرانیان ۱۳ : ۸

۳: ۷ آمده است: "زیرا خداوند یهوه کاری نمی‌کند جز این که سرّ خویش را به بندگان خود، انبیا، مکشوف می‌سازد."

۳۸- مردم اوّل خندیدند. آنها با خود می‌گفتند، او یک دیوانه‌ی متعصب است. ولی او به «قول خداوند» مجهز بود، و به همین دلیل قرار بود باران نبارد. خدا آن را بر خادم خود ایلیا، مکشوف ساخته بود. نظر به این که خدا بدین گونه خدمت ایلیا را تأیید کرده بود، قاعدتاً مردم بایستی به او ایمان بیاورند و توبه کنند. اما بر عکس، مردم او را به باد مسخره گرفته و گفتند: "آه! به اندازه‌ی کافی آب باران داریم. آب‌انبارها پر هستند. در رودخانه آب فراوانی جاری است." ولی کتاب مقدّس به ما می‌گوید که در مدّت سه سال و نیم حتّی خبری از شبنم نبود. این یک انسان نبود، بلکه خدا به واسطه‌ی انسان صحبت کرده بود. بدین ترتیب، وقتی انسانی از جانب خدا می‌آید و وقتی مردی برگزیده و مجهز به «قول خداوند» باشد، پیغام و پیغام‌آور یکی می‌شوند. او فرستاده شد تا کلمه به کلمه‌ی «قول خداوند» را بنمایاند. به همین دلیل نبی و پیغام‌وی یکی می‌شوند.

۳۹- اگر کسی عضو یک فرقه‌ی مسیحی است و به شدّت بدان وابسته می‌باشد، او و فرقه او یکی می‌شوند. الهیدانی که الهیاتش به شدّت به یک فرقه وابسته است، او و پیغامش یکی می‌شود. وقتی که ایلیا با «قول خداوند» آمد، او و پیغامش یکی شدند. وقتی عیسی آمد، وی کلمه بود.^{۱۵} به همین ترتیب کلام خدا و پیغام‌آور هر عصری، همیشه یکی بودند. این درست است. عیسی، کلام موعظه شده بود. وی همان شخصی بود که انبیا درباره‌ی او خبر داده بودند: "اینک باکره آبستن شده و پسری خواهد زاید." خداوند در آغاز، در سفر پیدایش درباره‌ی ذریت زن فرموده بود که او سر مار را با پاشنه خود خواهد کوبید و مار پاشنه او را خواهد زد.^{۱۶} داوود و جمیع انبیا از او سخن گفته و در همه‌ی اعصار درباره‌ی او اعلام کردند. او کلام متجلی بود.

^{۱۵} یوحنا ۱: ۱-۱۴
^{۱۶} پیدایش ۳: ۱۵

۴۰- آیا متوجه شده‌اید هدف من از بیان این مسائل چه بود؟ امروز صبح به صورت واضح با شما صحبت کردم. آیا اقتدار خدا را در کلیسای زنده، یعنی عروس ملاحظه می‌کنید؟ بیماران شفا می‌یابند، مردگان زنده می‌شوند و لنگان خرامان و کوران بینایی خود را باز می‌یابند. انجیل در قوت خود پیشرفت می‌کند و دلیلش این است که پیغام و پیغام‌آور یک هستند. کلام در کلیساست، در یک نفر. وقتی که ایلیا، پیش پادشاه با «قول خداوند» آمد و گفت: "دیگر باران نخواهد آمد." کلام خدا با ایلیا بود. این ایلیا نبود، بلکه خدا در ایلیا.

۴۱- به دفعات داستان آن خانمی را که عضو فرقه‌ی علم مسیحی بوده و پیش من آمده بود، برایتان تعریف کرده‌ام. وی به من گفت: "آقای برانهام! شما همیشه به عیسی الوهیت می‌دهید." به او گفتم: "امیدوارم تنها سؤال شما این باشد." جواب داد: "او را خدا می‌کنید." جواب دادم: "او الهی بود." آنگاه گفت: "آه! او فقط یک پیغمبر بود، یک مرد خوب، ولی شخصیت الهی نداشت." به او گفتم: "یک بخش کتاب مقدس را که ثابت می‌کند عیسی خدا نبود به من نشان دهید." جواب داد: "در انجیل یوحنا آمده که جلوی قبر ایلعادر گریست." آنگاه به او گفتم: "البته که گریست، چون هم انسان بود و هم خدا. انسان بود که در جلوی قبر گریست. اما لازم بود خدا باشد تا مرده را زنده کند. به عنوان انسان از گرسنگی رنج کشید. ولی وقتی که پنج هزار نفر را با پنج نان و دو ماهی غذا داد، این خدا بود که این کار را می‌کرد. این انسان بود که در قایق خوابیده بود/ ولی خداست که طوفان را آرام ساخت. چرا؟ چون او و پیغامش یکی بودند، عیسی گفت: «من و پدر یکی هستیم.» پدر در من زندگی می‌کند، چون در او پری الوهیت مکشوف شده بود."

۴۲- مدتی پیش وقتی که پیغام هفت دوره‌ی کلیسا را می‌دادم، متوجه چیز عجیبی شدم. برای من قابل درک نبود که درباره‌ی عیسی گفته شده باشد، موی‌هایش چون برف

سفید بود. برای من قابل تصور نبود که مردی سی و سه ساله موی‌هایی چون برف داشته باشد. به دانشمند الهیات پنطیکاستی رجوع کردم که شخصی بسیار باهوش و از دوستانی بسیار عزیز است. او به من گفت: "برادر برانهام! این چهره‌ی مسیح جلال یافته است. ظاهرش پس از جلال یافتن باید این طوری باشد." بنده هنوز متقاعد نشده بودم، وارد اتاق خود شدم تا با خدا صحبت کنم. در مرجع کتاب مقدس‌م توجه‌ام به آیاتی از کتاب دانیال جلب شد: "... و قدیم‌الایام جلوس فرمود. جامه‌اش چون برف سفید بود و موهای سرش مانند پشم خالص بود."^{۱۷} پس گفتم: "خداوندا! نمی‌دانم چه بگویم، ولی مسئولیتی دارم." این مسئله به یک سال پیش یا حتی بیشتر برمی‌گردد. یعنی قبل از آن که راز هفت مهر مکشوف شود. گفتم: "خداوندا! این چیست؟" نگاه کردم. اینک مردی جلوی من ایستاده بود. او یک قاضی بود و یک کلاه گیس سفید بر سر داشت. همان طوری که می‌دانید، قضات در گذشته کلاه گیس سفید بر سر می‌کردند که نشانه‌ی اقتدار مطلق بود. بدین ترتیب، رویای عیسی با موی سفید، این حقیقت را که بر همگان معلوم است برای من تأیید کرد. یعنی او مرجع نهایی است. خدا همین مسئله را در کوه تبدیل هیأت تأیید نمود: "این است پسر حبیبم، او را بشنوید."^{۱۸} او مرجع نهایی است.

۴۳- حال اندکی به گذشته برگردیم، به زمانی که پیغام درباره‌ی هفت مهر هنوز داده نشده بود. وقتی که ابر با آن هفت فرشته که شکلی هرم مانند تشکیل داده بود پدیدار گشت، به من گفته شد که به جفرسون ویل برگردم و درباره‌ی هفت مهر موعظه کنم. او (خدا) به من اطمینان داد که مرا در این امر همراهی خواهد کرد و معنی تمام چیزهای گم شده را به من نشان خواهد داد.

۴۴- من همیشه فکر می‌کردم، آن چه که بر پشت کتاب مهر شده است، در کتاب نوشته نشده است. ولی وقتی که این مسئله برای من مکشوف شد، خدا به من فهماند که ممکن

نبود این طور باشد. این نوشته چیزی نبود که در کتاب نوشته نشده باشد، بلکه چیزی بود که در آن نهان مانده بود.

"زیرا هر کس را که کلام نبوت این کتاب را بشنود، شهادت می‌دهم که اگر کسی بر آنها بیفزاید، خدا بلائای مکتوب در این کتاب را بر وی خواهد افزود. و هرگاه کسی از کلام این نبوت چیزی کم کند، خدا نصیب او را از درخت حیات و از شهر مقدس و از چیزهایی که در این کتاب نوشته است، منقطع خواهد کرد."^{۱۹}

پس می‌شود نتیجه گرفت که این راز، در مدت هفت دوره‌ای که کلیسا پشت سر گذاشت، داخل کتاب بود. هر مهوری رازی را باز می‌کند. این مسئله درباره‌ی تعمید آب و چیزهای زیادی که کلیسا بدون ملاحظات لازم سعی کرده آنها را توضیح دهد، صدق می‌کند.

۴۵- وقتی که ابر ارتفاع گرفت، همه‌ی تماشاچیان در کالیفرنیا، مکزیکو، توکسان^{۲۰} و جاهای دیگر، عکس‌هایی از این پدیده مرموز گرفتند. برادر فرد سوتمن،^{۲۱} برادر جین نورمن^{۲۲} و خود من، وقتی که ابر ارتفاع گرفت، آنجا بودیم. بدین ترتیب عکس‌ها گرفته شد. ولی کسی نمی‌دانست چه اتفاقی افتاده است. هر کسی شباهتی در این ابر پیدا کرد. به نظر عده‌ای به بال‌های فرشته‌ای شباهت داشت که عقب برده شده بود و غیره.

۴۶- ولی روزی که عکس را به میزان یک چهارم چرخش کامل، به سمت راست متمایل کردم. عکس به چهره‌ی خداوند که هوفمن^{۲۳} کشیده بود شباهت تمام پیدا کرده بود. کلاه گیس سفید بر سر داشت، و به سمت پایین یعنی بر زمین نگاه می‌کرد، و در این

^{۱۹} مکاشفه ۲۲: ۱۸ و ۱۹

^{۲۰} California, Tucson, Mexico

^{۲۱} Fred Sothman

^{۲۲} Gene Normann

^{۲۳} Hofmann

حالت نشان می‌داد که مرجع نهایی قدرت می‌باشد. آسمان، کتاب مقدس و پیغام، همه به اتفاق و به یک شکل می‌گویند که او صاحب بالاترین مقام می‌باشد. این نکته با کلاه گیس و ریش تیره رنگ مورد تأکید قرار می‌گیرد. بسیاری از شما تابلوی مذکور را دیده‌اید. تصویر کاملی است. برای اولین بار که خداوند را دیدم، چهره‌ی او به نقاشی هوفمن شباهت داشت. واقعیت این است که تا آن موقع اثر این هنرمند بزرگ را ندیده بودم. سال‌ها بعد این تابلو را در عبادتگاه بیلی ساندی^{۲۴} دیدم. از آن به بعد یکی از کپی‌های آن تابلو را همیشه در خانه نگهداری می‌کنم.

۴۷- و اینک همان خدایی که در زمان کودکی دیده بودم، وقتی هنوز پسر بچه‌ای بودم، در آسمان ظاهر گشت. این رویا را وقتی که بیرون بودم در مزرعه‌ای که اکنون ساختمان مدرسه را ساخته‌اند، دیده بودم. و ۳۳ سال بعد خدا در آسمان تأیید کرد که حقیقت را دیده بودم. ظاهر او شباهتی به نقاشی‌های عرفانی که از تصور انسان ناشی می‌شود، مثل نقاشی مسیح در واتیکان، ندارد. آنها در آنجا تابلویی دارند که ظاهر مسیح را نمایش می‌دهد. آنجا مسیح با یک ریش به طول یک سانتیمتر که چانه و گوشه‌های دهانش را می‌پوشان، نمایش داده شده است. و به این نقاشی تصویر مسیح می‌گویند.

۴۸- این مسئله مرا به یاد آن چه که روزی در یک کارناوال قدیمی دیده بودم می‌اندازد. یک نقاش یونانی آدم و حوا را با ظاهری حیوانی کشیده بود. این یک درک جسمانی از یک مسئله روحانی است. من معتقدم آدم زیباترین مردی بوده که تا به حال زندگی کرده و حوا زنی بوده برخوردار از هر کمال و جمالی.

۴۹- یک تفکر جسمانی همه چیز را در چارچوب فکری خود تلقی می‌کند، اما خدا حقیقت را می‌فرستد و آن را با قدرت خویش به نمایش می‌گذارد. در زمان اخاب نیز همین مسئله به عینه روی داد.

۵۰- پس هم اکنون دریافتیم که چرا و چطور ایلیا قادر بود اتّفاقی را پیشگویی کند. پیغام در زمان مناسب و پیغام آور، یا به عبارت بهتر پیغام آور، پیغام و کلام دقیقاً یکی شده بودند. عیسی گفت: "اگر نوشته‌ها را که درباره‌ی من آمده‌اند به انجام نرسانم به من ایمان نیاورید." دقیقاً این طور است، انسان و پیغام یکی هستند.

۵۱- اگر امروزه مردم به تحقق اعمال خدا ایمان ندارند، دلیلش آن است که پیغام خدا را نمی‌پذیرند. به پیغام ایمان ندارند. ولی برای کسانی که به پیغام خدا برای این ایام ایمان دارند، این چیزها همان «خوراک مخفی» است.

۵۲- ملاحظه می‌کنید که چطور خدا آن را پنهان داشت، به طوری که می‌بینند ولی نمی‌فهمند. همان طوری که ارتش سوریه را به کوری مبتلا ساخت، خداوند به همین شکل بی‌ایمانان را کور می‌کند، تا متوجه غذای حقیقی و راستین ایماندار نشوند.

۵۳- وقتی که نوح مشغول درست کردن یک کشتی بود، او را جاهل تلقی می‌کردند. ولی چشمان او بر روی کلام خدا و وعده باز بود و همان چیزی که مظهری از جهل می‌پنداشتند، همان وسیله‌ی نجات خانواده‌ی او شد. چیزهایی را که مردم جهالت می‌نامند در نزد خدا بسیار بزرگ است، و آن چه را که جهل می‌نامند، ما آنها را بزرگ می‌دانیم. آن چه که دنیا عظمت می‌نامد، خدا آن را احمقانه می‌داند و برعکس. این تفاوت بین راستی و دروغ است. «عیسی مسیح دیروز، امروز و تا ابدآباد همان است.»

۵۴- به یاد داشته باشید که ایلیا طبق نقشه‌ی خدا به آن مکان مخفی رسید، به واسطه‌ی دعوت خود موافق با کلام خدا. به این خاطر بود که خدا به واسطه‌ی علم نهانی خود و موافق با کلام خویش آن دعوت سرنوشت ساز را برای او بازگو کرد. اگر خدا چنین راهی را برای ما در نظر نگرفته است، به نظر بعید می‌نماید که موفق باشیم. به این مسئله توجه کنید، پیش از آغاز خشکسالی ایلیا وارد این مکان مخفی شد، تا زندگی خود را

نجات دهد. این یک تصویر از کلیساست که خدا قبل از نزول داوری بر زمین آن را جدا می‌کند. از الآن عروس برگزیده شده است، ولی در حالت انتظار است، تا زمانی که داوری الهی بر زمین نزول کند. عروس هم اکنون در حالت انتظار است، غذا را می‌خورد و از برکات سماوی با شادی بهره‌مند می‌شود. هر انسان آگاهی فهمیده است که انسان‌ها به پیشواز رخدادی می‌روند. ما هم اکنون در زمان داوری هستیم.

۵۵- آن روز صبح برادر بانکس وود^{۲۵} و خیلی‌های دیگر در آن کوه بودند. اگر خواست خدا باشد، یکشنبه‌ی بعد بیشتر درباره‌ی این موضوع صحبت خواهم کرد. مکاشفه‌ی عظیمی به من عطا شده و به زحمت می‌توانم امشب جلوی خود را بگیرم تا درباره‌ی آن چیزی نگویم. خداوند، مدام و پشت سر هم چیزهایی به من نشان می‌دهد و همه در اقتدار «قول خداوند» می‌آیند.

۵۶- شما بارها و شاید هزاران بار هنگام گوش کردن به نوارهای مغناطیسی شنیده‌اید که می‌گفتم: "خداوند چنین می‌گوید، فلان اتفاق خواهد افتاد..." و حتی روزنامه‌ها و مجلات به اجبار مطالب عنوان شده را تأیید کرده‌اند. البته آنها نمی‌دانند که مسئله از چه قرار است، ولی شاهد وقوع آن بودند. البته این را هم نمی‌دانند که چه چیزی است، ولی شاهد تحقق آن بودند. معنی‌اش این است که کلام اعلام شده، بیان دقیق حقیقت بود.

۵۷- یکی از روزهای سال ۱۹۳۳ در حالی که ما اینجا کنار رودخانه بودیم. فرشته‌ی خداوند آمد و وقایعی را که قرار بود به وقوع بپیوندد، از پیش گفت. خیلی از کسانی که در ساحل ایستاده بودند، پرسیدند: "بیلی! معنی این چیست؟" جواب دادم: "به خاطر من نیست، به خاطر شماست. من ایمان دارم، شما ایمان ندارید." مصمم بودم به هر قیمتی که شده جلو بروم. آنگاه کشیشی به من گفت: "آیا تو فکر می‌کنی با این هفت سال مدرسه‌ای که رفته‌ای، بتوانی همه جای دنیا رفته و برای سلاطین، قدرتمندان و پادشاهان

دعا کنی؟ این را از کلمات دور کن." ولی نمی‌توانستم آن را از کلام دور کنم، در قلبم نقش بسته بود. و هم اکنون که ۳۳ سال از آن زمان می‌گذرد، همه چیز طبق کلام او به تحقق پیوسته است. او خداست و ممکن نیست اشتباه کند، یا از کاری قاصر باشد. او به کلام خود وفادار است. هیچ وقت به این شک نکنید.

۵۸- هم اکنون می‌دانیم که زمان تحقق داوری نزدیک شده است. چند لحظه پیش درباره‌ی روزی صحبت کردم که به اتفاق برادر بانکس وود از کوه بالا می‌رفتیم. وقتی که برادر وود خانه را ترک می‌کرد، خانمش بیمار بود. درحالی که پشت سرم حرکت می‌کرد، متوجه شدم که صورتش سرخ شده است. فکر کردم که بالا رفتن از این کوه برای او کار مشکلی است. آنگاه قدم‌ها را آهسته کردم. همان تپه‌های عربان که در آنها فرشتگان خداوند بر من ظاهر شده بودند، جلوی چشمانم نمایان شدند و دانستم که داریم بدان سمت حرکت می‌کنیم. وقتی به قلّه‌ی تپه رسیدیم، به اطراف خود نگاه کردم. آنگاه روح خدا به من گفت: "این سنگ را بگیر و به همراه خود بگو «خداوند چنین می‌گوید»، در همین ساعت‌های آینده جلال خدا را خواهی دید." سنگ را برداشتم و گفتم: "برادر بانکس! نمی‌دانم چرا. ولی سنگ را به هوا پرتاب کردم و ادامه داده، گفتم: "خداوند چنین می‌گوید، جلال خدا را خواهی دید." از من پرسید: "آیا مسئله به همسرم رابی ربط دارد؟" به او جواب دادم: "فکر نمی‌کنم که به‌طور مخصوص به تو و یا به همسرت ربط داشته باشد، فقط می‌دانم که از قول خداوند گفته شده است."

۵۹- فردا صبح خیلی‌ها به ما ملحق شدند. عده‌ی زیادی از آنها امشب در میان ما هستند. یکی از آنها که کشیش بود، بلند شده به من نزدیک شد و گفت: "برادر برانهام! اسم من داگلاس مک‌هاگ است.^{۲۶} در کالیفرنیا یکی از معاونات بودم." دست او را فشردم و به من گفت: "می‌خواهم سؤالی از شما بکنم. آیا خداوند اینجا هم به شما رویا

می دهد؟" به او گفتم: "بله برادر! ولی اینجا آمده‌ام تا کمی استراحت کنم." اما وقتی که روی خود را برگرداندم در رویا دیدم که پزشکی نشسته، او را معاینه می‌کرد و می‌گفت: "جناب کشیش مک هاگک آن حساسیتی که در چشم شما مشاهده شده، باعث خواهد شد که چشمان خود را از دست بدهید. دو سال تلاش کردم ولی دیگر کاری از دستم بر نمی‌آید."

۶۰- به سوی او برگشتم و گفتم: "آن چه که می‌خواستی از من بپرسی، به چیزی که پزشک چند روز پیش درباره‌ی چشمت گفته است مربوط می‌شود." نزدیک ساعت ۱۱ بود و او عینک دودی به چشم زده بود. به او گفتم: "به خاطر آفتاب نیست که عینک دودی به چشم زده‌ای، بلکه به خاطر چشمت است. چون پزشک گفته است که آن را از دست می‌دهی." جواب داد: "همین طور است." و شروع به گریستن کرد. در حالی که رو برمی‌گرداندم تا دور شوم، دوباره او را در رویا دیدم که جلوی من ایستاده بود و با چشمان روشن به من نگاه می‌کرد. آنگاه گفتم: "خداوند چنین می‌گوید، این چشم را از دست نخواهی داد." همین پاییز گذشته با او به شکار رفتم و از من و دیگران بهتر می‌دید.

۶۱- آنگاه رویای دیگری جلو چشم آمد و پیرزنی را دیدم که در حین بیرون آوردن جوراب خود، پایش را نشان می‌داد و می‌گفت: "پسرم! اگر برادر برانهام را دیدی به او بگو که برای پای‌هایم دعا کند." و چون به این پاها نگاه کردم متوجه شدم که تومورهای کوچکی در پاهایش رشد کرده بودند. پس به او گفتم: "مادرت بانویی است با موهای خاکستری. قبل از این که حرکت کنی به تو گفت که در صورتی که مرا ببینی، از من بخواهی که برای پای‌های پوشیده از تومور او دعا کنم." با شنیدن این حرف نزدیک بود از حال برود و گفت: "عین حقیقت است." من به او گفتم: "بگو ناراحت نباشد. به او اطمینان بده که خوب می‌شود."

۶۲- می‌خواستم دوباره راه بروم که صدای خدا را شنیدم: "زود از جاده بیرون بیا." روی رابرتسون^{۲۷} آنجا بود و من می‌دانستم که وی در جنگ شرکت کرده بود. دست روی شانه‌اش گذاشتم و به او گفتم: "برادر روی! هر چه زودتر از جاده خارج شده و پنهان شو!" گفتم: "چه شده است؟" به او گفتم: "زود از جاده خارج شو و مخفی شو." در حالی که فرار می‌کرد، کلنگی را که در دستم بود، زمین گذاشتم و برگشتم تا کلاه خود را بردارم و اینک خداوند آمد. جلال خداوند در گردبادی نازل شده و صخره‌ی بزرگی را از کناره‌ی کوه جدا کرد و بادی که گویی حاصل یک انفجار بود وزیدن گرفت و جایی که در آن بودم به سختی تکان خورد. تکه سنگ‌هایی که سقوط می‌کردند، بوته‌ها را از جا کنده و در ارتفاع چند پا از من در هوا و بالای سرم می‌چرخیدند. سپس گردباد به شکل یک قیف ارتفاع گرفت و این صدای مهیب سه بار شنیده شد. پس از بار سوم، وقتی که ارتعاش تمام شد، برادر بانکس نزد من آمده و گفت: "آیا منظور تو این بود؟" گفتم: "بله." او گفت: "چه بود؟" به او جواب دادم: "خداوند در گردباد ظاهر می‌شود." نمی‌دانستم که آیا خدا اجازه می‌دهد که این موضوع را با دیگران در میان بگذارم یا نه. لحظه‌ای چند در این مورد دعا کردم و خدا به من اجازه داد که این کار را بکنم. اضافه کردم: "این محکومیت الهی است که ساحل غرب را در بر می‌گیرد." امروزه به این مسئله نگاه کنید و ببینید که چند ساعت بعد چه شد، چند ساعت بعد زمین لرزه‌ی آلاسکا را به شدت تکان داد. قرار است کل ساحل غربی در آب‌ها فرو رود. ما به سوی داوری پیش می‌رویم. فیض رد شد، ولی جلال بر خدا، خوراک مخفی داریم. یعنی خوراک روحانی را در دسترس داریم. حیات ما ناشی از نیکویی، رحمت و مکاشفه‌ی عیسی مسیح است. او در این ایام، خود را در میان قومش ظاهر می‌سازد. آمین!

۶۳- ایلیا قبل از این که خشکی حس شود، رفت. جلال بر خدا! ما قبل از نزول داوری،

ر بوده خواهیم شد. هم اکنون زمان خروج از تشکل‌های مذهبی و داخل شدن در عیسی مسیح است. زمان خارج شدن و وارد شدن برای هر ایماندار واقعی.

۶۴- به یاد داشته باشید، قبل از این که خدا ایلیا را فرا بخواند، ایلیا وادی خود را ترک نکرد؛ یعنی زمانی که خشکسالی رو به اتمام بود، از آنجا به خانه‌ی بیوه زنی هدایت شد. او با بی‌ایمانانی که علامت وحش را در زمان خشکسالی گرفته بودند، کاری نداشت. بدین خاطر خداوند ایلیا را به نجات آن بیوه زن فرستاد. بیوه زن فقط مشت‌ی آرد در تاپو و قدری روغن در کوزه داشت. وی می‌خواست نانی درست کرده و چند ساعتی نیز به حیات خود ادامه دهد. ایلیا به او گفت: "آن چه را که قصد داری پیزی اوّل به من بده. چون قول خداوند این است که آرد در تاپو کم نخواهد شد و از کوزه روغن کم نخواهد آمد تا زمانی که خداوند باران را بر زمین نازل کند." ^{۲۸} بدین ترتیب خدا و کلامش در جای اوّل قرار گرفتند.

۶۵- خوب توجه کنید. هر بار که او به سراغ کوزه و تاپو می‌رفت، آرد و روغن در آنها بود. چرا؟ آرد نماد مسیح است که خویشتن را تقدیم کرد تا به ما خوراک بدهد. به همین شکلی که همه‌ی دانه‌ها به یک شکل کوبیده می‌شوند تا به آرد تبدیل شوند، به همین ترتیب عیسی مسیح در هر عصر به عنوان آن که «دیروز، امروز و تا ابدالآباد همان است»، خود را آشکار می‌کند. این کلام و حیات بود که بعد از پیغام ظاهر شدند تا کلام را تأیید کنند. دوستان! امروز نیز همین طور است، نانی که فرزندان می‌خورند، به دنبال پیغام خدا می‌آید تا آنها را در زمان خشکسالی تقویت کند.

۶۶- اگر عیسی امروزه در جسم میان ما حضور داشت یا جلوی ما می‌ایستاد، چکار می‌کرد؟ همان کارهایی را می‌کرد که زمانی که جسم و گوشت و استخوان داشت و بر زمین بود، انجام داد. عروس جزئی از داماد است. این مسئله در مورد کلیسا و مسیح

^{۲۸} اوّل پادشاهان ۱۷ : ۱۳ و ۱۴

صدق می‌کند. او به ما وعده داد که: "حتّی کارهایی را که من می‌کنم، شما نیز خواهید کرد." این کلمه است که اینها را انجام می‌دهد. باز هم لازم به اشاره است که اگر کلمه در ما ساکن باشد و درست مانند عصر ایلیا نازل شود، همان کاری را که آن موقع کرده بود، در زمان ما نیز به انجام می‌رساند. آن ایمانداران از همان خوراکی که از چشم اهل این دنیا پنهان است، خواهند خورد. باز هم ملاحظه می‌شود که پیغام و پیغام‌آور یکی هستند. اینک خوراک روحانی آماده است، و الآن زمان مناسب است. هر یک از ما می‌تواند در صورت تمایل این خوراک را به دست آورد. البته اگر لااقل بتوانید در این ساعت خود را از قید و بند بی‌ایمانی رها کنید و به مسیح و به وعده‌اش ایمان بیاورید. با ملاحظه‌ی ملاکی ۴: ۵ و ۶، لوقا ۱۷: ۳۰، یوحنا ۱۴: ۱۲ و یوئیل ۲: ۲۸ در می‌یابیم که خدا چه کارهایی را در ایام آخر خواهد کرد.

۶۷- در زکریّا ۱۴: ۷ آمده است: "... و در وقت شام روشنایی خواهد بود." در اینجا نبی از اتّفاقی که روی خواهد داد و چگونگی وقوع آن خبر می‌دهد. تمام آیات کتاب مقدّس ما را به سوی زمان‌های آخر، یعنی عیسی مسیح، هدایت می‌کند. ای کاش به آن مکان مخفی بروید. اگر بتوانید به آن مکان مخفی بروید، از آن خوراک برخوردار خواهید شد و نیکویی و فیض خدا را خواهید دید. و اگر مریض باشید در او شفا نیز هست. به یاد داشته باشید، پس از آن که ایلیا این هدیه را که نمادی از مسیح بود، دریافت کرد و بدین وسیله خانواده‌ی بیوه زن را خوراک داد، از خدا خواست تا آتش را از آسمان نازل کند. و خداوند ضمن استجاب خواسته‌ی نبی خود، ثابت کرد که روح او بر ایلیا قرار گرفته است. در زمانی که ایلیا زیر یک درخت اردج در بیابان خوابیده بود، یک فرشته، خوراک یعنی نان و آب برای او آورد. "و خودش سفر یک روزه به بیابان کرده، رفت و زیر دخت اردجی نشست و برای خویشتن مرگ را خواسته، گفت: ای خداوند بس است! جان مرا بگیر زیرا که از پدرانم بهتر نیستم. و زیر درخت اردج دراز

شده، خواهید. و اینک فرشته‌ای او را لمس کرده، به وی گفت: برخیز و بخور.^{۲۹}

۶۸- نانی درست کرد و به او غذا داد. سپس ایلیا دوباره خواهید. پس از آن فرشته دوباره او را بیدار کرده و اصرار کرد که از آن نان بخورد. یعنی همان نانی که خود فرشته برای او پخته بود. در کلام مکتوب است که این غذا برای چهل روز به او قدرت داد. جلال بر خدا! هلولویا! او دیروز، امروز و تا ابدالآباد همان است. آه! چقدر دوستش داریم. خوراک مناسب در زمان مناسب.

۶۹- "درست نیست که نان را از دست فرزندان بگیرم و جلوی سگ‌ها بیندازم."^{۳۰} مگر عیسی این حرف‌ها را به زن کنعانی نروده است؟ او به نزد خویشان خود فرستاده شده بود، برای امت‌ها نیامده بود. ولی امروز امت‌ها را در زمان خودشان تفقد می‌کند. ممکن است بیرسید، چرا این پیغام در جلسات بزرگ و در بشارت‌های بزرگ یا در میان فرقه‌ها داده نمی‌شود؟ علتش آن است که خوراک آنها نیست. این خوراک برای کلیسای خود خوانده نیست، بلکه خوراکی است برای عروس. خوراکی روحانی است، برای زمانی مناسب. در صورتی که کلیسا آن را بخورد دچار سوءهاضمه می‌شود، چون برای او خیلی غنی است. ولی برای فرزندان نان است، حیات است. عیسی مسیح است که دیروز، امروز و تا ابدالآباد همان است. حال دعا برای بیماران را شروع می‌کنیم، مبادا جلسه دیر وقت تمام شود. چند لحظه سرهای خود را خم کنیم.

۷۰- خدایا! خوراک زمان مناسب، خوراک روحانی، چیزهایی که اهالی دنیا اطلاعاتی از آن ندارند، آنجا در سامره بود. همان جایی که ایلیا گفته بود: "مگر به کلام من، شبنم و باران نخواهد بود." عیسی ایستاده شاگردانش از او سؤال کردند: "ای استاد چرا نمی‌خوری؟" جواب داد: "من خوراکی دارم که از آن خبر ندارید." در حقیقت ای

خداوند! خوراک تو این بود که خواست خدا را به جا بیاوری، و مراقب باشی که اعمال خدا به موقع و در زمانشان به ظهور برسند. او آنجا بود تا مراقب باشد، که این مسئله جامه‌ی عمل به خود بگیرد. وی گفت: "کاری نمی‌کنم مگر آن که پدر به من نشان داده باشد و آن چه را که پدر به من نشان دهد به عمل می‌آورم." ای پدر! امروز همین است؛ کلیسا.

ایمانداران واقعی، جماعت ایمانداران به خوراکی دسترسی دارند، که مسیحیان اسمی از آن بی‌خبرند. این یک خوراک روحانی است، ای پدر! دنیا از این خوراک خبر ندارد. ولی کلیسای تو، عروس پسرت، آن را دوست دارد. ما به شفای بدن‌هایمان دسترسی داریم و این در حالی است که کاری از دست پزشکان بر نمی‌آید. این یکی از خوراک‌های الهی است که او به کلیسای خود داده است. او دوباره‌ی زمان آخر به فرزندان وفادار خود وعده داده. ای پدر! به ما کمک کن که فرزندان امینی برای تو باشیم، زیرا برای کسی که ایمان دارد، همه چیز ممکن است. آن را ای خداوند! به ما عطا فرما. به نام عیسی طلبیدیم. آمین!

ممکن است بپرسید، چرا این پیغام در جلسات بزرگ و در بشارت‌های بزرگ یا در میان فرقه‌ها داده نمی‌شود؟ علتش آن است که خوراک آنها نیست. این خوراک برای کلیسای خود خوانده نیست، بلکه خوراکی است برای عروس. خوراکی روحانی است، برای زمانی مناسب. در صورتی که کلیسا آن را بخورد دچار سوءهاضمه می‌شود، چون برای او خیلی غنی است. ولی برای فرزندان نان است، حیات است. عیسی مسیح است که دیروز، امروز و تا ابدالابد همان است.

William Marrion Branham

Spiritual Food in Due Season

Jefersonville, Indiana
65-0718E